

انقلاب: تحولات مفهومی یک واژه

محمدسالار کسرائی^{۱*}

(تاریخ دریافت ۸۹/۴/۱۲، تاریخ پذیرش ۸۹/۷/۱۳)

«مفاهیم نیز مانند افراد دارای تاریخ هستند و دقیقاً همانند افراد در مقابل تاخت و تازها و ویرانگری‌های زمان تاب مقاومت ندارند.»
سورن کی یرکه گور

چکیده

در این پژوهش با روش بررسی تاریخی و به صورت روایت تاریخی، تحول مفهومی واژه انقلاب را بحث و بررسی کرده‌ایم. انقلاب مفهومی پیچیده، چندبعدی و دارای سابقه دیرین در ادبیات، فلسفه و علوم دیگر مانند نجوم است. این مقاله با هدف جست‌وجوی تاریخی - مفهومی واژه انقلاب، با این فرضیه آغاز شده است که مفهوم انقلاب به معنای دگرگونی پیشرونده اجتماعی و اقتصادی و سیاسی، ثمره عصر مدرن است. به عبارت دیگر، واژه انقلاب در ادبیات پیش از مدرن معنایی واپس‌گرایانه دارد و به معنای بازگشت به نقطه آغازین است؛ این واژه از نجوم به حوزه فلسفه، ادبیات و علوم انسانی راه یافته است.

واژه‌های کلیدی: انقلاب، تحول مفهومی، نقطه آغازین، حکومت، نظام، شورش، قیام، دگرگونی.

مقدمه

مفهوم انقلاب شاهد مدعایی برای جمله پرمغز فیلسوف اگزیستانسیالیست اهل کپنهاک است. در باب این مفهوم بایست گفت نه تنها با انقلاب‌های متفاوتی در تاریخ مواجهیم، بلکه با معانی مختلفی از انقلاب نیز در طول تاریخ روبه‌رویم.

در حوزه علوم طبیعی به نقادی مفاهیم فراوان پرداخته شده است (Suppe, 1977; Toulmin, 1972)؛ البته در علوم اجتماعی و سیاسی نیز به این مهم توجه شده است (Gunell, 1975; Nelson, 1975; Moon, 1975). اما به‌طور کلی به تحلیل مفاهیم تاریخی و تأثیر آن‌ها بر فهم ما از علوم اجتماعی - سیاسی کمتر توجه شده است. در حوزه علوم طبیعی می‌توان به پژوهش‌های کوهن، تولمین، شیر، لاکاتوش و لاودان اشاره کرد. مفاهیمی چون اتم در فیزیک، سفلیس در علوم پزشکی و عدد در ریاضیات با اینکه دچار تحولات معنایی شده‌اند، تداوم یافته و جذب نظریه‌های مختلف شده‌اند؛ درحالی‌که در حوزه علوم طبیعی دگرگونی مفهومی امری درونی و مرتبط با تجربه‌های علمی است (Toulmin, 1972). اما در حوزه علوم انسانی این امر متفاوت است و شاید بتوان دو دلیل اصلی برای آن ذکر کرد:

۱. در حوزه علوم انسانی و اجتماعی مفاهیم نه فقط به دلیل تحول درونی تجربه علمی دچار دگرگونی می‌شوند؛ بلکه تغییر در عقاید و اعمال کارگزاران و عاملان اجتماعی نیز ممکن است موجب دگرگونی مفهومی یک واژه شود.

۲. کاربرد یک مفهوم در دوره‌های تاریخی به شرایط زمان و مکان آن دوره بستگی دارد. اما درباره دلایل تحولات مفهومی واژه انقلاب باید گفت برخی نظریه‌پردازان سرشناس انقلاب، خود از انقلابی‌های بزرگی بوده‌اند. بنابراین اهداف، عقاید، آرمان‌ها و اعمال انقلابی‌ها بر مفهوم انقلاب تأثیر می‌گذارد. انقلابی‌ها درباره «انقلاب» اتفاق نظر ندارند؛ زیرا باورها، تجربه‌ها و اعمال آن‌ها با همدیگر متفاوت است. پدیده انقلاب دارای انواعی است که هرکدام اطلاق‌های مفهومی متفاوتی می‌طلبد؛ از این‌رو ما با سنت‌های متعدد انقلابی روبه‌رویم. بنابراین، می‌توان گفت مفهوم انقلاب هم پیچیده و هم به صورت تاریخی دگرگونی‌پذیر است و شاید یک معنای واحد و فارغ از تأثیر زمان که در خدمت یک نظریه عمومی انقلاب قرار گیرد، وجود نداشته باشد. مفهوم انقلاب ما را به یاد جملات نیچه، فیلسوف آلمانی، در مورد

تنبیه می‌اندازد که می‌گوید: «مفهوم تنبیه در حقیقت یک معنا ندارد، بلکه سنتزی کلی از معانی است...» (Nietzsche, 1969: 80).

رخدادها و مطالعات قرن‌های هفدهم و هجدهم، مفهوم انقلاب را مبنی بر «بازگشت به نقطه آغازین» دچار تغییر کرد و از این زمان به بعد، واژه انقلاب به معنای جایگزینی یک طبقه به جای طبقه دیگر و یا برقراری نظمی به جای نظم دیگر به کار رفت. از این زمان به بعد، وارد عصر جدیدی می‌شویم که با دوره‌های پیشین تفاوت اساسی دارد. بنابراین، مفهوم انقلاب نیز مانند بسیاری از مفاهیم دیگر در حوزه علوم اجتماعی از جمله فرهنگ در ادبیات ویر، تنبیه در ادبیات نیچه و کار در ادبیات مارکس دارای تاریخ‌مندی خاص خود است (McCaughrin, 1976: 648). از این‌رو خواهیم دید مفهومی که روزگاری توسیدید و پلیبیوس آن را به معنای بازگشت به نقطه آغازین به کار می‌بردند، از قرن هفدهم دستخوش تحول معنایی شد (Farr, 1982: 689).

روش این پژوهش نوعی بررسی تاریخی است. بررسی‌های تاریخی ممکن است با پرسشی درباره گذشته، یا تردیدی درباره تفسیری جدید از یک روایت تاریخی آغاز شود. این بررسی‌ها معمولاً دربرگیرنده جست‌وجوی گسترده داده‌های مرتبط با مسئله اصلی و دست‌یابی تجربی به این موضوع است (مکالا، ۱۳۷۸: ۱۹۳).

تاریخ و مفهوم انقلاب

در باب واژه انقلاب در ادبیات جهان (به زبان‌های مختلف) حتی در ادبیات تمدن‌های کهن باستانی مطالبی وجود دارد. از نظر لغوی، Revolution برگرفته از واژه برساخته لاتینی متأخر Revolutio است (Taylor, 1984: 1). در ابتدا واژه انقلاب در علم ستاره‌شناسی به‌منظور توصیف گردش قانونمند و گریزناپذیر سیارات استفاده می‌شده و از این دیدگاه انقلاب حرکت از یک نقطه آغاز بر مدار و بازگشت به همان نقطه اولیه در پایان بوده است، و یا اینکه در مهندسی به معنای یک واحد از حرکت دورانی قلمداد می‌شده است. اما از لحاظ مفهوم، معنای آغازین انقلاب به اندیشه‌های کلاسیک چینیان و یهودیان برمی‌گردد؛ اما شکل کامل‌تر آن در اندیشه یونان باستان دیده می‌شود. تقریباً از زمان آغاز سنت فکری غرب، «پدیده انقلاب» موضوع تحقیق فیلسوفان و مورخان بوده است. افلاطون و ارسطو اولین کسانی بودند که به

انقلاب به مثابه مسئله‌ای نظری توجه کردند و توسیدید اولین کسی بود (با توجه به شواهد) که با انقلاب برخوردار تاریخی داشت (Zagorin, 1973: 23).

اگرچه یونانی‌ها انقلاب‌های زیادی داشته‌اند، واژه واحدی برای آن نساخته بودند. اندیشمندانی چون هرودوت، توسیدید، افلاطون و ارسطو هرکدام از واژگان و اصطلاحاتی استفاده می‌کردند و از آن معانی خاصی همچون «قیام»^۱، «تغییر نظام حکومتی»^۲، «از پایه دگرگون کردن دولت»^۳، «تحول دموکراسی»^۴ و از این قبیل اراده می‌کردند (Hatto, 1949: 499). توسیدید از اصطلاحاتی چون شورش^۵ و مخاطرات^۶ استفاده می‌کند؛ اما افلاطون، که او نیز واژه Neoterismos را به کار می‌برد، می‌گوید این فرایند با خشونت همراه است. افلاطون در رساله جمهور از واژه انقلاب استفاده می‌کند؛ اما منظور او، تغییر و دگرگونی‌هایی است که در دموکراسی (یونانی) پدید می‌آید. دگرگونی عبارت است از: «تغییر یک نظام دارای امنیت و ثبات و حامی مردم به نظامی مستبد و ستمگر». در اصل زوال از آنجا آغاز می‌شود که نظامی ایده‌آل ابتدا به تیموکراسی [۱]، از تیموکراسی به الیگارشی [۲] (حکومت معدودی از اغنیا) سپس به دموکراسی و سرانجام به تیرانی [۳] چرخش پیدا می‌کند. افلاطون این چرخش و دگرگونی را انقلاب یا مقلوب کردن دولت^۷ می‌نامد. در سلسله‌مراتب نزولی نظام‌ها توالی رتبه با توالی زمانی انطباق دارد؛ از این رو در این توالی دو نکته دارای اهمیت است: سلسله‌مراتب نزولی ارزش و توالی تاریخی نظام‌ها (گمپرس، ۱۳۷۵: ۱۰۳۴). شاید بتوان گفت در این دگرگونی یا نظام چرخه‌ای افلاطون نوعی دترمینیسم وجود دارد که دولت ایده‌آل در یک چرخه (به سمت انحطاط) به تیموکراسی و سرانجام به تیرانی متمایل می‌شود. مبنای این سیر چرخشی فساد است که در هرکدام از دولت‌های یادشده انباشت شده است و درنهایت آن را به‌سوی شکلی پست‌تر سوق می‌دهد (Barker, 1918: 260). هر چیز زمینی دستخوش فساد است و فساد مطابق قانونی دوری یا چرخشی صورت می‌گیرد که به موجب آن، هر پایانی با آغازی دوباره پیوسته است (گمپرس، ۱۳۷۵: ۱۰۳۵). برای مثال افلاطون در مورد تبدیل تیمارشی به الیگارشی

1. Uprising
2. Change of Constitution
3. To Revolutionize the State
4. Transformation of Democracy
5. Revolt
6. Neoterismos
7. Revolutionize the State

می‌گوید: «انحطاط و فساد به همراه صندوق‌های پول وارد جامعه می‌شود و به همان اندازه که ارزش توانگری فزونی می‌یابد، از ارزش فضیلت کاسته می‌شود و بدین ترتیب نظام الیگارشسی با حکومت توانگران آغاز می‌شود.» (همان، ۱۰۳۸). اما این حرکت دوری نیست؛ یعنی چرخه عکس اتفاق نمی‌افتد.

ارسطو نیز از واژه‌های Metabole به معنای تغییر یا دگرگونی و نیز Stasis به معنای تغییر مخالف قانون استفاده می‌کند. اگرچه واژه Stasis ارسطو بعدها بیشتر در مورد آشوب^۱ به کار گرفته شد تا فرایند تغییر، آن جنبه از اندیشه‌های او که ایده جریان گردش^۲ را دربرمی‌گرفت، بر مفاهیم بعدی تأثیر نهاد. بر اساس این هنگامی که ارسطو درباره تغییر در دولت‌شهرهای یونان بحث می‌کند، از واژه Revolutionize استفاده می‌کند که معنای آن، جریان چرخشی یا دایره‌وار به عقب است (Aristotle, 1968: 189-234). البته ارسطو در مقایسه با افلاطون، با نگاهی انضمامی‌تر واژه انقلاب را به کار می‌برد. شاید بتوان بر این مبنا، ارسطو را پایه‌گذار مطالعه انقلاب‌ها لقب داد. ارسطو انقلاب‌ها را با توجه به دسته‌بندی‌ای که از انواع حکومت‌ها ارائه می‌دهد، مورد بحث قرار می‌دهد. او به غیر از حکومت کمال مطلوب که حکومت طبقه متوسط است، از دو نوع حکومت نام می‌برد که از نظر وی عیوب فراوانی نیز دارند. این دو نوع حکومت به دلیل عیب‌ها و نقص‌های خود آستان بی‌ثباتی‌اند (Mckoon, 1941: 1301a). انقلاب از نظر ارسطو از سه گونه تغییر سیاسی تشکیل شده است: ۱. تغییر در سازمان حکومت (نظام سیاسی) که در آن افراد شکل حکومت موجود را تغییر می‌دهند، برای مثال از دموکراسی به الیگارشسی یا برعکس؛ ۲. تغییر افراد؛ ۳. تشدید یا تعدیل نظام حاکم (گمپرس، ۱۳۷۵: ۱۶۱۵). در نوع دوم، گروهی از افراد تلاش می‌کنند تا دستگاه حکومتی را در دست گیرند (همان‌جا). علت اصلی انقلاب در اندیشه ارسطو، تمایل به برابری طلبی در افراد است.

علت عمومی و اصلی تمایل به انقلاب، گرایش به برابری در حالتی است که افراد تصور می‌کنند که باید هم‌تراز کسانی باشند که در موقعیتی برتر قرار دارند و یا تمایل به نابرابری

1. Sedition
2. Cyclical Flow

در زمانی است که معتقد باشند باید از دیگران برتر قرار گیرند، درحالی که در موقعیتی هم‌تراز با دیگران قرار گرفته‌اند (جانسون، ۱۳۶۳: ۲۰).

البته بایست اذعان کرد واژه انقلاب در ادبیات یونان باستان کاربرد داشته و از این مفهوم برای توضیح برخی دگرگونی‌ها استفاده می‌شده است؛ اما به دلایل مختلف (از جمله تفاوت مفهوم شهر و دولت در یونان باستان با دولت در عصر جدید و نیز تفاوت‌های نظام شهروندی هم از نظر مفهوم و حقوق متفاوت نظام شهروندی و هم شیوه زندگی شهروندی) آنچه از واژه انقلاب در دوران باستان مستفاد می‌شده است با مفهوم و کاربردی که از واژه انقلاب در عصر جدید (بعد از قرن هفدهم و به‌ویژه پس از انقلاب فرانسه) مورد نظر است، تفاوت‌های چشمگیری دارد. یکی از این تفاوت‌ها که بیشتر به آثار افلاطون مربوط است، جبری بودن تغییرات است. پولیبیوس به پیروی از افلاطون می‌گوید: «این چرخه سیاسی انقلاب است، روندی که توسط طبیعت به پیش برده می‌شود و در آنجا نظام‌های حکومتی تغییر می‌کنند، ناپدید می‌شوند و سرانجام به نقطه‌ای که از آن آغاز کرده‌اند، برمی‌گردند.» پولیبیوس این روند را «تحول نظام حکومتی» می‌نامد (Hatto, 1949: 499). بنابراین در پس این چرخش آرام نیرویی وجود دارد که پولیبیوس آن را تقدیر^۱ می‌نامد (Ibid, 493). در این چرخش، نظام پادشاهی^۲ به استبدادی^۳، نظام استبدادی به اشراف‌سالاری، اشراف‌سالاری به الیگارشی^۴، الیگارشی به دموکراسی^۵، دموکراسی به حکومت عوام^۶ و حکومت عوام به وضع طبیعی^۷ تبدیل می‌شود و این چرخه ادامه می‌یابد (Ibid, 499).

با این حال، رهیافت ارسطو با دیدگاه افلاطون در موضوع انقلاب متفاوت است. رهیافت ارسطو تجربی‌تر است و دیگر اینکه او نظریه چرخه انقلاب‌های افلاطون را رد می‌کند. ارسطو به سیاست و حکومت‌نگرشی تجربی دارد و بررسی مقایسه‌ای او درباره حکومت‌های مختلف و ثبات و ناپایدارهای متعدد آنها، نمونه‌ای از این واقع‌نگری او است. ضمن اینکه در این باره برای ارسطو دو مسئله دارای اهمیت بود: یکی اینکه ناپایداری و تغییر همواره حکومت‌ها را

-
1. Fortune
 2. Monarchy
 3. Tyrant
 4. Oligarchy
 5. Democracy
 6. Mob-rule
 7. State of Nature

تهدید می‌کند و دوم اینکه این امر نفرت‌انگیز است. شاید از این دیدگاه، ارسطو پیشرو و پدر فکری ماکیاولی است که ثبات حکومت برای او اهمیت اساسی دارد؛ هرچند که ارسطو قادر نبود دگرگونی عظیمی را که شاگرد وی اسکندر در یونان باستان به وجود آورد و به از بین رفتن دولت-شهرها و تأسیس امپراتوری جدید منجر شد پیش‌بینی کند. با این حال، نکته مهم این است که متفکران یونان باستان مفهوم انقلاب را درک کرده بودند.

رومی‌ها نیز واژه انقلاب را به کار برده‌اند و به نظر می‌رسد کاربرد این واژه در ادبیات رومی به زمانی باز می‌گردد که آن‌ها توانستند کتاب *سیاست* ارسطو را به لاتین برگردانند. (Ibid, 500). اولین انقلاب در تاریخ روم باستان به اقدامات اشراف‌زادگان برمی‌گردد که تارکین بیگانه را برکنار کردند. پس از شکل‌گیری امپراتوری روم، ستیزی بی‌امان برای به دست آوردن پیروزی کامل در درون امپراتوری در گرفت که در اصل جنگ بین اشراف^۱ و عوام^۲ بود و به درگیری‌های نظامی انجامید. پیامد این درگیری‌ها و تغییرات آن را شاید بتوان گونه‌ای از انقلاب‌های کاخ^۳ نامید.

سیسرو^۴ متفکر نامدار رومی نیز به پیروی از افلاطون واژه انقلاب را به کار برد. اما به گمان وی دگرگونی و تغییر انقلابی گرچه امری طبیعی، ولی گریزپذیر است. به باور سیسرو، دولت‌مردان خردمند و آگاه می‌توانند انقلاب را پیش‌بینی و از رخداد آن جلوگیری کنند. او در مطالعه تاریخ روم چرخه تغییر را مشاهده می‌کند؛ چرخه‌ای که طی آن قیصر قدرت را تصاحب می‌کند و این همان فرایند چرخه طبیعی است که متفکران یونان باستان آن را تشریح کرده‌اند (Hatto, 1949: 501). شاید بتوان چنین نتیجه‌گیری کرد که در تفکر باستانی، انقلاب تقریباً مفهومی مترادف با سیر قهقرایی است؛ به‌ویژه این مفهوم نزد افلاطون بسیار آشکار است.

حوادث شهر رم را در سال ۱۲۳۴ و ۱۲۵۳م در سی‌نا، که در مورد اخیر رژیم الیگارشیک توسط توده‌های مردم برکنار شد می‌توان انقلاب نامید. بنابراین وقتی به مفهوم جدید واژه انقلاب اشاره می‌شود، گاهی تحولات مرتبط با آنچه در دولت‌شهرهای ایتالیا صورت گرفته است، مورد توجه قرار می‌گیرد. در واقع لفظ انقلاب در معنای جدید آن با کاربرد این واژه به زبان ایتالیایی *Revoluzione* قرابت خاصی دارد و فرهنگ لغت جدید انگلیسی آشکارا بیان

1. Patricians
2. Plebs
3. Palace Revolutions
4. Cicero

می‌کند واژه انقلاب به معنای مدرن آن، ترجمه واژه ایتالیایی «رولوژیونی» است (International Encyclopedia, 2001: 1332-5). با این حال، نویسندگان ایتالیایی واژه انقلاب را در دوره رنسانس برای تشریح تغییرات سیاسی آینده مانند جانسینی یک شاهزاده توسط شاهزاده دیگری در دولت‌شهرهای ایتالیا به کار می‌بردند (Hatto, 1949: 504).

مورخان فلورانس انقلاب‌هایی را که در سال‌های ۱۴۹۴م، ۱۵۱۲م و ۱۵۲۷م له یا علیه خاندان مدیچی در فلورانس رخ داده‌اند، *Revoluzione* لقب داده‌اند. اما به دلایل چندی هنوز با واژه جدید انقلاب مواجه نیستیم؛ زیرا در اوایل قرن هفدهم در تحولات انگلستان، یکی از معانی که برای انقلاب به کار برده می‌شده، بازگشت به نقطه آغازین بوده است. شاید این همان مفهومی است که تاریخ‌نگاران فلورانس در ذهن می‌پروراندند؛ زیرا آن‌ها تبعید مدیچی را در سال ۱۹۴۹م بازگشت به رژیم دموکراتیک تر قلمداد کرده‌اند و بازگشت مدیچی را به قدرت در سال ۱۵۱۲م بازگشت به رژیم قبل از ۱۹۴۹م، و تبعید دوباره او را در سال ۱۵۲۷م بازگشت به رژیم پیش از ۱۵۱۲م تعبیر کرده‌اند.

اینکه ماکیاولی نیز این اصطلاح را به معنایی غیر از معنای مدرن آن به کار برده است، گواهی بر مدعای بالاست. ماکیاولی وقوع انقلاب و سرنگونی شهیار را در قلمرو نیروی بخت و تصادف قرار می‌دهد؛ بنابراین هرچه قلمرو این نیرو محدودتر شود، قدرت شهیار محفوظ‌تر و احتمال سرنگونی او کمتر می‌شود (ماکیاولی، ۱۳۷۴: ۱۷۰). از این رو ماکیاولی برای نگهداری قدرت، اندرزهایی به شهیار می‌دهد که همگی در جهت گسترش قلمرو قدرت و اراده او، و کاهش حوزه بخت و تصادف است. اما ماکیاولی بر این پافشاری می‌کند که تقدیر حوزه‌ای را برای کنش انسانی باقی می‌گذارد و آگاهانه از به‌کارگیری اصطلاحاتی که نیروهای ماورای انسانی فلکی را به یاد می‌آورد، خودداری می‌کند.

واژه انقلاب را می‌توان در تحولات قرن هفدهم انگلستان نیز جست‌وجو و پیگیری کرد. اگرچه انگلستان نسبت به برخی کشورهای دیگر اروپایی چون فرانسه، از ایتالیا دورتر بود، متفکران دگرگونی‌ها و تغییرات اواخر دهه ۱۶۴۰م را در انگلستان انقلاب نامیدند [۴]. آدموند برک تحت تأثیر انقلاب فرانسه و به‌طعنه، حوادث سال ۱۶۴۸م را در انگلستان انقلاب نامید؛ بر اساس این جنگ داخلی سال ۱۶۴۸م انگلستان را که طی آن رهبران نظامی وفاداری خود را به رژیم پادشاهی ترک کردند و تصمیم به نابودی کامل رژیم پادشاهی گرفتند، انقلاب خوانده‌اند

(Hatto, 1949: 505-506). جنگ داخلی انگلستان که با استقرار جمهوری در ۱۶۴۸م آغاز شد، بار دیگر به بازگرداندن سلطنت منجر شد و سرانجام در سال ۱۶۸۸م به «انقلاب شکوهمند» ختم شد (Arendt, 1973: 43).

در قرن هجدهم، انقلاب به موضوعی مهم در مطالعات اندیشمندان علاقه‌مند به حوزه اجتماعی تبدیل شد. دیدرو- بنیان‌گذار دایره‌المعارف مشهور قرن هجدهم- در این دایره‌المعارف مقاله‌ای عمومی درباره انقلاب تدوین کرد که شالوده اصلی آن را انقلاب انگلستان تشکیل می‌داد. گفتنی است که دیدرو هدف از تهیه دایره‌المعارف را نه فقط تهیه پیکری از دانش، بلکه تغییر شیوه اندیشیدن می‌دانست (کاسیرر، ۱۳۷۰: ۶۵). مونتسکیو، روسو و ولتر نیز از واژه انقلاب در معنای جاری آن و حتی در معنای آینده آن در کنار معانی قدیمی استفاده کردند. بنابراین همان‌طور که در *دایره‌المعارف بین‌المللی علوم اجتماعی و رفتارگرایی* نیز اشاره شده است، واژه انقلاب- که در اصل واژه لاتین به معنای بازگشت دوره‌ای ابژه متحرک به نقطه آغازین است- در سده‌های میانی در اشکال لاتین انگلیسی و فرانسوی به منظور تشریح حرکت گردشی فرضی اجرام آسمانی بر محور زمین به کار برده می‌شد و کم‌کم وارد ادبیات و آثار شاعران و نمایش‌نامه‌نویسان شد (International Encyclopedia, 2001: 13302). برای مثال در قرن هفدهم شکسپیر در *هملت* (۱۶۰۲) این واژه را به معنای بازگشت به شرایط نخستین فرد (شاهزاده دانمارک) به کار برد (Hatto, 1949: 509).

کالینگوود نیز در باب پیشینه انقلاب بر این باور است که در اواخر قرن هفدهم واژه انقلاب از واژگان نقد ادبی وام گرفته شد. واژه انقلاب در نقد ادبی به همان معنایی است که ارسطو در رساله *شعرشناسی* خود آن را دگرگونی ناگهانی^۱ می‌نامد و «رولوسیون» فرانسوی ترجمه ادبی این واژه است. در نمایش‌نامه سرنوشت داستان با یک دگرگونی ناگهانی برعکس می‌شود؛ امری که برای تماشاگران غیرمنتظره است و قهرمان داستان از وضعیتی خوشحال‌کننده به وضعیتی اندوه‌بار درمی‌غلطد و یا اگر در وضعیتی اسف‌بار است به وضعیتی خوشحال‌کننده می‌رسد. البته کالینگوود این تحلیل ارسطو را سطحی قلمداد می‌کند و بر این باور است که بسیاری از داستان‌ها و نمایش‌نامه‌های بزرگ با این توصیف منطبق نیستند (Ibid, 35). آرتور

هتو، انقلاب پژوه بزرگ، در نقد کالینگوود می گوید پژوهش هایش ادعاهای کالینگوود را تأیید نمی کند (Hatto, 1949: 505). هتو بر این باور است که با پیگیری تاریخ واقعی واژه «انقلاب»، به عنوان اصطلاح سیاسی، روشن می شود ریشه های این واژه را نه در فرانسه بلکه باید در ایتالیا جست و جو کرد؛ یعنی جایی که اولین انقلاب های عصر جدید رخ داد. همچنین ریشه های این واژه را نه در نوشته های منتقدان ادبی، بلکه در نوشته های مورخان و نه در قرن هفدهم، بلکه در قرن چهاردهم باید کاوید (Ibid, 505). گرچه واژه ایتالیایی *Revoluzioni* از فعل *Revolvere* به معنای بازگشت به عقب مشتق شده و با واژه *Revoltare* به معنای طغیان علیه حکمران متفاوت است، با این حال کاربرد این مفهوم در ایتالیای قرن چهاردهم مرسوم شد. بر اساس این *Revoluzioni* به معنای تغییرات ناگهانی در مسائل سیاسی بود که تصور می شد در مواقعی رخ می دهد که سیارات دوّار به قران های مهمی برسند. به این ترتیب، در قرن چهاردهم میلادی برای اولین بار در برخی دولت شهرهای ایتالیایی از این واژه برای توصیف پدیده های سیاسی - اجتماعی استفاده شد. به اعتقاد هتو (Ibid, 505) کاربرد واژه انقلاب با احیای نجوم در ایتالیای قرون وسطی ارتباط داشته است. ژاکوب برکههارت در کتاب مشهورش *فرهنگ رنسانس در ایتالیا* می گوید فعالیت های اخترشناسی که از دنیای باستان باقی مانده بود، بیش از هر جای دیگر در دولت شهرهای ایتالیا به طرز حیرت آوری احیا شد و احتمالاً نفوذ اعراب آن را تقویت کرد؛ زیرا به باور آنها، سقوط نخبگان حاکم با تحولات و چرخش های سریع در آسمان ها - که در بزنگاه های خاصی از انقلاب های سیارات اتفاق می افتد - ارتباط دارد. به عبارتی به نظر آنها، انقلاب ها (به این معنا) اموری گریزناپذیر بوده اند و وراى قدرت ابنای بشر اتفاق می افتادند (Ibid, 510)

اما در سده های شانزدهم و هفدهم، واژه انقلاب در حوزه مسائل سیاسی کاربرد بیشتری پیدا کرد. به این ترتیب که قیام ۱۵۴۷م پرتغالی ها علیه حاکمیت و سلطه اسپانیا انقلاب نامیده شد و رخدادهای دهه ۱۶۴۰م که در آن زمان جنگ داخلی و یا شورش های عمومی و گسترده بود، انقلاب لقب یافت. از سوی دیگر، شورش های دهه ۱۶۴۰م انگلستان علیه سلطنت صورت گرفت و به شکل گیری و استقرار جمهوری در آن کشور منجر شد و سرانجام به بازگشت سلطنت در آن کشور انجامید (Elliot, 1970: 110). بنابراین رخدادهای انگلستان در دهه

۱۶۴۰ که بعدها به «انقلاب» معروف شد، در آن زمان «جنگ داخلی»^۱ یا «شورش‌های گسترده»^۲ خوانده می‌شد.

در سال ۱۶۶۲م لرد کلاندرون در اشاره به دوران بازگشت چارلز دوم و سقوط کرامول، واژه انقلاب را به همین معنا به کار برد. به عبارتی استفاده از این واژه که منظور از آن بازگشت به وضعیت پیشین بود، با معنای قدیمی واژه انقلاب یعنی «بازگشت به نقطه آغازین»^۳ قرابت زیادی دارد. در انگلستان طی سال‌های ۱۶۸۸-۱۶۸۹م دگرگونی‌های گسترده‌ای رخ داد که طی آن چارلز دوم، پادشاه به ظاهر پروتستان، جای خود را به جیمز دوم، طرفدار کاتولیک‌ها، داد و سپس جیمز دوم نیز سرنگون شد و حکومت پروتستان‌ها توسط ویلیام و ماری مستقر شد (Paine, 1971: 166). به این ترتیب بار دیگر در پایان قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم، واژه انقلاب به‌عنوان واژه‌ای رایج برای توصیف جابه‌جایی نخبگان کاربرد پیدا کرد؛ اما در معنا به اشکال متنوعی از تغییرات ناگهانی، خشونت‌بار و گریزناپذیر اطلاق می‌شد که در نهایت به وضعیت پیشین باز می‌گشت.

با گسترده شدن قلمرو اندیشه سیاسی اروپایی در قرون نوزدهم و بیستم در سرتاسر جهان، در بسیاری از زبان‌ها و متون متفاوت گاهی کاربرد واژگان بومی در عرصه اندیشه سیاسی و گاهی آفرینش لغاتی نوین که با اصطلاحات اروپایی هماهنگ باشند، مرزهای مفهومی را خدشه‌دار کرد. تنوع در تعمیم‌پذیری این واژه ناشی از ترجمه اصطلاح «انقلاب» در زبان‌های گوناگون بوده است. واژه انقلاب هم در اشاعه آن و هم در معنا دستخوش تغییر شده است. اگرچه خاستگاه آن انقلاب فرانسه بوده است، عده‌ای بر ترجمه ریشه‌شناسی این واژه تأکید دارند و دامنه گسترده‌ای از اندیشه چرخش یا حرکت گردشی^۴ را مطرح می‌کنند و عده‌ای هم بر ترجمه معناشناختی آن تأکید می‌کنند؛ به این معنا که واژه انقلاب را هم‌ارز با «دگرگونی شدید»^۵ و «شورش گسترده»^۶ می‌انگارند (Holliday, 1999: 33).

1. Civil War
2. Great Rebellion
3. Turning Back to the Starting Point
4. Circulation
5. Upheaval
6. Great Rebellion

برای مثال در زبان عربی ترجمه معنایی واژه «ثوره» «شورش» است که برای نشان دادن دگرگونی‌های معاصر به کار برده می‌شود؛ اما با کاربرد این واژه، تمایز میان «شورش» و «انقلاب» تا حدی نامعین می‌شود. از سوی دیگر، «ثوره» بر معنای وضعیت انقلابی و پسانقلابی^۱ نیز دلالت دارد. در زبان فارسی لغت عربی «انقلاب» از ریشه «قلب» به معنای گشتن^۲ یا گردیدن^۳ مشتق شده؛ اما همین واژه در زبان عربی به معنای کودتا (Coup d'état) است (Lewis, 1988: 92-96). در زبان ترکی عثمانی، از واژه *Inkilap* برگرفته از ریشه عربی «قلب» (*Qalb*)، و نیز از واژه «اختلال» برگرفته از ریشه عربی «خلل» که از بی‌نظمی حکایت دارد، استفاده می‌شود. اما در متون معاصر واژه *Devrim* کاربرد دارد که ریشه آن واژه عربی «دور» به معنای چرخش است. در زبان عبری کلاسیک دست‌کم چهار واژه وجود داشته است که بر شورش یا آشوب دلالت داشتند: *Mered* به معنای آشوب، *Kom* به معنای قیام، *Marah* به معنای شورش به‌ویژه شورش علیه خداوند، و *kesher* به معنای دسیسه. در زبان عبری نوین از سه واژه استفاده می‌شود که ریشه آن *Hpch* است: *Mahapecha* که به تغییر بنیادین بر پایه زور دلالت دارد، مانند نمونه‌های روسیه در سال ۱۹۱۷م و ایران در ۱۹۷۹م؛ *Mahapach* که به معنای تغییر به شیوه‌های مسالمت‌آمیز است که نمونه‌های آن انتخابات اسرائیل در سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۹۲م است؛ *Haficha* که به معنای آشوب است. در زبان هندی نیز واژه *kranti* که از ریشه سانسکریت است، حاکی از تغییر بنیادین است. در زبان اردو نیز از واژه انقلاب استفاده می‌شود (Holliday, 1999: 33-34).

تحول مفهومی

در *دایره‌المعارف بریتانیکا* مفهوم انقلاب در علوم اجتماعی، دگرگونی بنیادین، ناگهانی و خشونت‌آمیز در حکومت و ساختارها و پیوندهای مرتبط با آن است (Britannica, 1998: 9). انگاره انقلاب در تفکر ارسطویی «حرکت چرخه‌ای در اشکال حکومت» ریشه دارد. بروز انقلاب چالش‌هایی را در برابر نظم سیاسی موجود ایجاد می‌کند و پس از آن استقرار نظمی جدید را

1. Post-Revolutionary
2. Revolve
3. Rotate

در پی دارد که به‌طور اساسی با نظم پیشین متفاوت است. برای مثال، در انقلاب‌های بزرگ تاریخ اروپا به‌ویژه انقلاب‌های فرانسه، انگلستان و روسیه نه تنها سیستم‌های حکومتی تغییر کرد، بلکه سیستم اقتصادی، ساختار سیاسی و ارزش‌های فرهنگی آن جوامع نیز دستخوش دگرگونی شد.

افلاطون معتقد بود مجموعه‌ای پایدار و ثابت از عقاید و باورها می‌تواند مانع از بروز انقلاب شود. ارسطو بر پایه‌ی این تعریف، بیان می‌کند که اگر نظام سیاسی و ارزش‌های فرهنگی استحکام نداشته باشد، آن جامعه در برابر بروز انقلاب آسیب‌پذیر خواهد بود و هر تغییر بنیادین در ارزش‌های اساسی یا اعتقادات، زمینه را برای شورش‌های انقلابی فراهم می‌آورد. در سده‌های میانی، حفظ اعتقادات و باورهای حاکم و اشکال حکومت در اولویت قرار داشت و کانون تمرکز معنای انقلاب و سرکوب، تغییرات اساسی در جامعه بود. در آن زمان، دیدگاه‌های مذهبی برتری داشت. اعتقاد به حفظ و پاسداشت نظم حاکم چنان بنیادین بود که کلیسا به‌طور مستقیم مردم را بر آن وامی‌داشت که به جای بر هم زدن ثبات جامعه، نابرابری قدرت را بپذیرند.

پس از ظهور انسان‌گرایی سکولار در دوره‌ی رنسانس نحوه‌ی نگرش به مفهوم انقلاب دگرگون شد. در قرن شانزدهم، ماکیاولی، نویسنده‌ی ایتالیایی، بر اهمیت ایجاد دولتی تأکید کرد که بتواند در برابر تهدیدهای ناشی از بروز انقلاب پایداری کند. اما هم‌زمان، تحلیل وی از انقلاب به ایده‌ی نوینی منجر شد که ضرورت تغییر در ساختار حکومت در برخی زمینه‌ها را به‌همراه داشت. ایده‌ی ماکیاولی او را در رده‌ی پیشگامان تفکر انقلابی مدرن قرار داد؛ گرچه وی هرگز در آثارش از واژه انقلاب استفاده نکرد و دغدغه‌ی اصلی‌اش ایجاد حکومتی کاملاً باثبات بود.

جان میلتون، نویسنده‌ی انگلیسی قرن هفدهم، معتقد بود توانایی ذاتی انقلاب جامعه را در درک توان بالقوه‌ی خود یاری می‌رساند. وی انقلاب را حق جامعه برای دفاع از خود در برابر زورگویان حاکم و برقراری نظم جدیدی می‌دانست که بازتاب نیازهای مردم باشد. به گمان او، انقلاب ابزاری لازم برای تحقق آزادی است؛ بر اساس این تعریف، انقلاب‌های فرانسه و آمریکا در قرن هجدهم تلاش برای تضمین آزادی فردی در برابر رهبری ستمگرانه بود (Britanica, 1998: 9-10). آلکسی دو توکویل در بیان آنچه که شاید بتوان گفت دیدگاه وی را در باب تحول مفهوم انقلاب نشان می‌دهد، می‌نویسد:

آنچه در آغاز از نظر پادشاهان و سیاستمداران اروپایی مرحله‌ای صرفاً انتقالی، یعنی نشانه‌ای نه چندان غیرمعمول از رنج‌های فزاینده یک ملت بود، اکنون معلوم شده که پدیده‌ای است کاملاً جدید که هیچ‌گونه شباهتی به جنبش‌های پیشین ندارد و چنان گسترده، شگفت‌انگیز و محاسبه‌ناپذیر است که فهم انسان را شگفت‌زده می‌سازد (Tocqueville, 1966: 35).

متسکیو درباره انقلاب می‌نویسد مخالفت با منارشی مستقر به احتمال زیاد به شکل‌گیری انگیزه‌هایی با هدف سرنگونی آن سیستم منجر می‌شود. ولتر مفهوم «تغییر بنیادین» را در دیدگاه‌های روشنفکری مطرح می‌کند؛ اما معتقد است این تغییر الزاماً با شورش از پایین یا درگیری‌های همگانی همراه نیست (Holliday, 1999: 31). روسو نیز بر آن است که واژه انقلاب حاکی از تغییراتی بنیادین در جامعه است؛ اما این تغییرات الزاماً نتایج مثبت یا حضور گسترده طبقات پایین اجتماعی را در پی ندارد (Greiwank, 1955: 193-205). او در موضوع قرارداد اجتماعی از انقلاب بزرگی سخن می‌گوید که در کیش کالونیسم رخ داد. امانوئل کانت، فیلسوف آلمانی قرن هجدهم، انقلاب را نیرویی برای پیشرفت بشریت می‌دانست. کانت معتقد بود انقلاب گامی «طبیعی» در فهم بنیادهای اخلاقی جامعه است (یاسپرس، ۱۳۷۲: ۳۰۳). ایده هگل، فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم، یکی از تسهیل‌کننده‌های مهم در شکل‌گیری تفکرات انقلابی قرن بیستم بود. وی انقلاب را تحقق فرجام بشریت و لازمه رهبری انقلاب را اجرای اصلاحات می‌دانست. نظریه هگل اساس نظریه متفکر برجسته انقلابی، کارل مارکس را تشکیل داد. مارکس از انگاره هگل برای طرح مسئله «تضاد طبقاتی» استفاده کرد که تمرکز آن بر کشمکش در جهت کنترل فرایندهای اقتصادی جامعه بود. مارکس به آخرین مرحله تاریخ بشری اعتقاد داشت. وی بر آن بود که برای پیشرفت جامعه، طبقه کارگر یا پرولتاریا بایستی بر ابزار تولید تسلط داشته باشند. انقلاب‌های کمونیستی روسیه، چین، یوگسلاوی، ویتنام و کوبا در قرن بیستم به رهبری مارکسیست‌ها صورت گرفت.

کرین بریتون جامعه پیشانقلابی را ترکیبی از تنش‌های سیاسی و اجتماعی می‌دانست که علت آن، فروپاشی تدریجی ارزش‌های آن جامعه است (بریتون، ۱۳۶۳: ۳۳-۴۵). این امر به گسست در اقتدار سیاسی می‌انجامد؛ در نتیجه هیئت حاکم برای حفظ قدرت خویش به کاربرد شدید زور متوسل می‌شوند. در پی این پدیده، عناصر اصلاح‌طلبانه ظهور می‌کند و فساد اقتدار

سیاسی را هدف قرار می‌دهد. هنگامی که نظم سیاسی موجود بی‌ثبات شود، آمیزه‌ای از نیروهای گوناگون مخالف شکل می‌گیرند که در زمان بی‌ثباتی حکومت، به یکدیگر می‌پیوندند و اقتدار حاکم را واژگون می‌کنند. بریتون در اشاره به مراحل متفاوت شکل‌گیری انقلاب بیان می‌کند پس از سرنگونی حکومت، معمولاً یک دوره آرمان‌گرایی خوش‌بینانه^۱ شکل می‌گیرد و انقلابی‌ها درگیر سخن‌پردازی‌های کمال‌گرایانه^۲ می‌شوند. اما این مرحله چندان به طول نمی‌انجامد؛ رویارویی با شیوه حکومتی، شکاف میان افراط‌گراها و میانه‌روها را به وجود می‌آورد و در نهایت به شکست میانه‌روها و صعود افراط‌گرایان و تمرکز قدرت در دست آنان منجر می‌شود و برای حفظ اقتدار، کاربرد زور تقریباً گریزناپذیر می‌شود (همان، ۱۷۴-۱۷۵).

هر انقلاب سیاسی مستقل از دگرگونی‌های اجتماعی، دارای همان الگوی رخدادهای پیشاانقلابی و پساانقلابی نیست؛ بلکه ممکن است تغییر تنها در اقتدار سیاسی باشد (مانند بسیاری از کودتاها) یا دگرگونی تا حدی وسیع‌تر در ساختار قدرت رخ دهد (مانند انقلاب‌های مکزیک و آمریکا) (Britanica, 1998: 9-10). تام پین این دگرگونی مفهومی را چنین بیان کرده است:

آنچه که ما پیش از این انقلاب می‌دانستیم، دگرگونی‌ای بود که اندکی فراتر از تغییر اشخاص و یا دگرگونی در اوضاع و شرایط ملی بود. آن‌ها ظهور پیدا می‌کردند و از بین می‌رفتند و در وجود و سرنوشت خود چیزی نداشتند که بتواند اتفاقی که آن را به وجود می‌آورد، بر آن‌ها تأثیر گذارد. اما آنچه امروزه در جهان شاهد هستیم... بازآفرینی نظم طبیعی اشیاء (امور) است؛ نظامی از اصول که به فراگیری حقیقت و وجود انسان است که اخلاق را با سعادت سیاسی و رفاه طبیعی پیوند می‌دهد (Paine, 1971: 166).

چنان‌که می‌بینیم سیر تحول مفهومی انقلاب به‌گونه‌ای است که از مفهومی در حوزه نجوم و کائنات به مفهومی صرفاً در حوزه سیاست به معنای جابه‌جایی نخبگان و سپس به مفهومی با بار معنایی بسیار گسترده تغییر یافته است. به‌عبارتی، از زمان انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹م به بعد، این واژه دارای بار معنایی بسیار وسیع و عمیق شده و پس از آن نیز به دلیل تحولات بعدی بر غنای مفهومی آن افزوده شده است. با انقلاب ۱۷۸۹م فرانسه، واژه انقلاب از معنای

1. Optimistic Idealism
2. Perfectionist Rhetoric

«جابه‌جایی نخبگان سیاسی» به «دگرگونی و تحول گسترده در ارزش‌ها، هنجارها، ساختارها، نقش‌ها و سایر ابعاد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی جامعه» دگرگون شده است. افزون بر آن، کنش جمعی اعتراض‌آمیزی که وضع موجود را به کلی نمی‌پذیرد و در پی تغییر آن است، به‌عنوان الگو و مدلی برای ملت‌های دیگر درآمد و از آن پس شاهد الگویی بوده‌ایم که چندصد بار از سوی ملت‌های مختلف تمرین شده است.

با این وصف می‌توان گفت مفهوم انقلاب پس از سال ۱۷۸۹م، دارای چهار مؤلفه شد: ۱. حضور مردم؛ ۲. ترقی؛ ۳. یک عصر نوین؛ ۴. یک دگرگونی تمام‌عیار.^۱ انگاره «حضور مردم» بعدها در نظریه‌هایی که گروه‌های اجتماعی خاص را پدیدآورندگان انقلاب می‌دانند، همچون «طبقات» در نظریه‌های مارکسیستی، ظهور کرد و در اندیشه سیاسی با نام مشروعیت شورش علیه حکمران مطرح شد. البته در اندیشه سیاسی-اسلامی، شورش علیه حکمران در شرایطی خاص مجاز است. اما در بیشتر دیدگاه‌های غالب این شورش مشروع نیست؛ به‌ویژه زمانی که تصور شود پادشاهان دارای حقوق الهی^۲ هستند؛ این نوع اندیشه هم در تفکرات مسیحی دوره قرون وسطی و هم در تفکرات اسلامی دیده می‌شود. با ظهور اندیشه سیاسی فردگرا و دموکراتیک در قرن‌های هفدهم و هجدهم، حقوق مطلقه حکمرانان^۳ مورد تردید واقع شد. در واقع ایده حاکمیت مردم بیش از هر زمان، ثمره نیمه دوم قرن هجدهم بود که در انقلاب آمریکا و پیش از آن در انقلاب فرانسه تجلی یافت.

انگاره ترقی مبتنی بر پیشرفتی خطی^۴ و در راستای مثبت است و خاستگاه انقلاب صنعتی خوانده شده است، نه مسیری دایره‌وار و ایستا که سرچشمه آن تغییرات اقتصادی و اجتماعی باشد (Nisbet, 1981). پس از سال ۱۷۸۹م و در زبان کمونیستی قرن بیستم، «واژه ترقی خواه یا مترقی» نقش مهم، اما پوچی را ایفا کرده است. ترقی امری است که اتفاق می‌افتد و به‌دست

-
1. Popular Involvement
 2. Progress
 3. A New Age
 4. Total Transformation
 5. Divine Rights
 6. Absolute Right of Rulers
 7. Linear

می‌آید؛ بنابراین واژه «ترقی‌خواه» و واژگان مخالف آن: «محافظه‌کار»^۱ یا «مرتجع»^۲ نقش محوری را در مشروعیت انقلابی به دست آوردند (Holliday, 1999: 36).

نتیجه‌گیری

در پاسخ به قدیم یا جدید بودن مفهوم انقلاب- نه واژه انقلاب- به‌عنوان یک دگرگونی تمام‌عیار، نویسنده بر این باور است که مفهوم انقلاب به‌گونه‌ای که از قرن هجدهم به بعد و به‌ویژه در قرن بیستم در بسیاری از کشورهای جهان رخ داد (مصادق یافت)، اساساً نمی‌تواند در دستگاه انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی عصر پیش از مدرن جایگاه و پایگاهی داشته باشد. از این روی، اساساً واقعه انقلاب حاصل تحولی است که در نگاه انسان به خود، طبیعت و جهان هستی رخ داد و این معانی به تحولات عصر رنسانس و مجموعه دستگاه اندیشه‌ای عصر روشنگری برمی‌گردد. تعریف جدید انسان در اومانیزم و سایر مؤلفه‌های موجود در تفکر عصر روشنگری، انسان را موجودی صاحب حق، اراده و تصمیم قلمداد می‌کرد که بر اساس این توانایی‌ها خود را قادر به تغییر شرایط موجود و ایجاد شرایط جدید مطلوب می‌دانست. بدون وجود چنین دستگاه معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی، حتی اگر امکان تغییر هم وجود داشت، احتمالاً اشکالی از دگرگونی‌های طبیعی در حوزه کیهان‌شناسی و یا دگرگونی‌های سیاسی در حد تغییر حکام بود که همراه با یورش‌های قومی، قبیله‌ای، مذهبی، توطئه‌های درباری و یا اعتراض‌های دوره‌ای است. هدف آن تغییرات نیز در حد تغییر زمامداران و یا برچیدن دودمان‌های سلطنتی و جایگزین کردن دودمان‌های دیگری است که در اصل با نمونه پیشین خود هیچ تفاوت شکلی و ماهوی ندارد.

بدون دگرگونی مفهومی در مقولاتی چون انسان، طبیعت، پیشرفت، مالکیت، آزادی، هویت، ملت و... امکان فراهم‌شدن زمینه اعتراض گسترده به قصد دگرگون‌سازی نظام اجتماعی و سیاسی وجود ندارد. انگاره فردگرایی حتی در شکل هابزی آن انسان را صاحب اراده قلمداد کرد؛ اراده‌ای که منشأ قدرت را از آسمان به زمین آورد و هرگونه قداست را از سیاست و قدرت زدود و شکل‌گیری جامعه و حکومت را به اراده انسانی و نتیجه آن (قرارداد) وابسته

1. Conservative
2. Reactionary

دانست. در اشکال لیبرالی اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی، اگرچه در نهایت نظم و ثبات بر بی‌نظمی و هرج و مرج برتری دارد، تأکید بر عناصری چون فرد، حق، آزادی، جامعه، مردم و نفی استبداد راه را بر اعتراض به وضع موجود می‌گشاید. از سویی دیگر، پذیرش ایده ترقی در بطن خود همراه با نوعی نگرش انقلابی است. ترقی و پیشرفت نیازمند دگرگونی یا به عبارت آشکارتر دگرگون‌سازی است. حتی درون ایده هگلی دیالکتیک، تحرکی انقلابی وجود دارد که فرایند تاریخ بشر را دربرمی‌گیرد. فرایند تاریخ به گونه‌ای است که درون هر بطن اجتماعی، برابری یا نفی آن جامعه پرورده شده و در یک نظم قاعده‌مند ترکیبی از دو مقوله یادشده به شکلی هم‌نهاد پدیدار می‌شود که فراتر از وضعیت موجود، و حاکی از نوعی تحول کیفی و پیشرفت در کلیت وضع انسانی است.

اما اساساً مفهوم انقلاب در دستگاه نظری مارکس به یکی از ارکان نظریه اجتماعی و سیاسی او تبدیل شد. پس از رواج مالکیت خصوصی و دگرگونی‌های حاصل از آن - که جامعه از لحاظ سطح دسترسی به ابزار تولید به دو گروه دارا و ندار تقسیم شد - همواره منازعه‌ای دائمی در بطن اجتماع وجود داشت که در نهایت از طریق انقلاب به سرانجام می‌رسید. اگرچه این دگرگونی در بطن ابزار تولید است، در شکل اجتماعی آن نوعی منازعه طبقاتی است که در هر دوره به تناسب نوع ابزار و روابط تولیدی شکل خاصی به خود می‌گیرد. بنابراین مارکس با استفاده از دستگاه و یا روش هگل، فرایندی اجتماعی - اقتصادی متصور شد که دارای منطقی درونی و پویایی خاصی بود؛ از سویی دیگر، هر پله از این تحول تاریخی گامی به جلو در تاریخ فرض می‌شد که جهان را به سوی مدینه آرمانی رهنمون می‌کرد.

بنابراین تحول مفهومی انقلاب از واژه‌ای در کیهان‌شناسی به واژه‌ای که کاربردی اجتماعی‌تر دارد، اتفاقی است که طی قرون جدید رخ داده و بار مفهومی این واژه را چندبرابر کرده است. در آرای متفکران یونان باستان و در ادبیات باستانی تمدن‌های بزرگ مصر، یونان و رم از واژه انقلاب استفاده شده است؛ اما با جنگ داخلی انگلیس و انقلاب فرانسه این واژه مفهومی جدید پیدا کرد و وجه اجتماعی آن (دگرگونی در نظام اجتماعی) بسیار پررنگ‌تر و غنی‌تر شد. به‌طور دقیق‌تر، انقلاب فرانسه بود که باعث شد واژه انقلاب در حوزه علوم اجتماعی جایگاهی وزین و ماندگار بیابد. به عبارت دیگر، این وضعیت برای گروه‌ها و طبقاتی دارای معنا بود که درون یک دولت‌ملت قرار داشتند (Krishna, 1973: 292). اما اگر از این

دیدگاه انقلاب را فرایندهای تحول بنیادین اجتماعی بپنداریم، با مشکلی روبه‌رو می‌شویم که عبارت است از کمبود نمونه‌های تاریخی که با چنین تعریفی سازگار باشند. شاید با چنین تعریفی تنها چند نمونه تاریخی به معنای انقلاب اجتماعی داشته باشیم: انقلاب انگلیس ۱۶۴۸ و ۱۶۸۸م، انقلاب فرانسه ۱۷۸۹م، انقلاب مکزیک ۱۹۱۰م، انقلاب روسیه ۱۹۱۷ اکتبر، انقلاب چین ۱۹۴۹م، انقلاب کوبا ۱۹۵۹م، انقلاب‌های نیکاراگوئه و ایران ۱۹۷۹م. باری مفهوم انقلاب، پیچیده و چندبعدی و بسیار دشوار است؛ به‌گونه‌ای که اغلب تعریف‌های آن در متون مختلف اندیشمندان اجتماعی و سیاسی متفاوت و متمایز است. در واقع درباره مفهوم انقلاب مجموعه‌ای از اظهارنظرهای آشفتنه، پیچیده و نامنظمی وجود دارد که هر کدام سعی در عمومیت دادن به نظریه انقلاب داشته‌اند (Krammnik, 1972: 26).

پی‌نوشت‌ها

۱. تیموکراسی از ریشه Time به معنای شرف و افتخار است. در کتاب **جمهوری افلاطون** به حکومت‌های کرت و اسپارت اطلاق می‌شده است.
۲. الیگارشی از ریشه Oligio به معنای تعداد اندک است.
۳. تیرانی از ریشه Tyrant به معنای ستمگر است.
۴. ادموند برک اساساً از انقلاب و به‌ویژه انقلاب فرانسه متنفر بود. او طرح‌های اصلاحی بزرگ را نفرت‌انگیز و هراس‌آور می‌دانست؛ زیرا این‌گونه طرح‌ها متضمن دگرگون کردن اساس نهادهای موجود و الگوهای عاداتی رفتار هستند (جونز، ۱۳۶۲: ۴۷۵).

منابع

- کاسیرر، ارنست. (۱۳۷۰). **فلسفه روشنگری**. ترجمه یداله موقن. تهران: نیلوفر.
- برینتون، کریبن. (۱۳۶۳). **کالبدشکافی چهار انقلاب**. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: چاپخش.
- جانسون، چالمرز. (۱۳۶۳). **تحول انقلابی**. ترجمه حمید الیاسی. تهران: امیرکبیر.
- جونز، و. ت. (۱۳۶۲). **خداوندان اندیشه سیاسی**. ترجمه علی رامین. تهران: امیرکبیر.
- گمپرس، تئودور. (۱۳۷۵). **متفکران یونانی**. ترجمه محمد حسن لطفی. تهران: خوارزمی.
- ماکیاولی، نیکولو. (۱۳۷۴). **شهریار**. ترجمه داریوش آشوری. تهران: کتاب پرواز.

- مکالا، سی. بی.ین. (۱۳۷۸). *بنیادهای علم تاریخ؛ چیستی و اعتبار شناخت تاریخی*. ترجمه احمد گل محمدی. تهران: نشر نی.
- یاسپرس، کارل. (۱۳۷۲). *کانت*. ترجمه میر عبدالحسن نقیبزاده. تهران: طهوری.
- Aristotle. (1988). *The Politics*. Hard Mandsworth. Penguin book.
- Farr. James. (1982). "Historical Conception political Science: The case of Revolution". *American Journal of political science*. Vol. 26, No. 4.
- Hatto, Arthur. (1949). "Revolution". An Enquiry into the Usefulness of historical term, *Mind*, New series, Vol. 58.
- Holliday, Fred. (1999). *Revolution and World Politics, the rise and fall of the sixth great power*. Hong Kong: McMillan Press Ltd.
- *International Encyclopedia of Social and Behavioral Sciences*. (2001). Editors in cheer, Neil Smelser and Paul Butlers. Vol. 20. oxford Et al, 13302.
- Krammnick, Isaac. (1972). "Reflections on Revolution: Definition and Explanation in Recent Scholarship". *History and Theory*. No. 11.
- Kerishna, Daya. (1973). "the Concept of Revolution: an Analysis". *Philosophy East and West*. Vol. 23, No. 3.
- Lewis, Bernard. (1988). "Islamic Concepts of Revolution". *The Political Language of Islam*. London: University of Chicago Press.
- MCcaughrin, Craig. (1976). "An Historic View of Revolution". *An American Journal of Political Science*. No. 20.
- Mckoon, Richard. (1941). *The Basic Works of Aristotle*. New York.
- Nietzsche, Friedrich. (1969). *The Genealogy of Morals*. New York: Randon House.
- Nisbet, Robert. (1981). *History of the Idea of Progress. an Enquiry into its Origins and Growth*. New York: Basic Books.
- Painet. (1971). *The Rights of Mon*. London: Pelicana.
- Prezeworsk, Adam. (1976). *The Logic of Comparative Social Inquiry*. New York: Wiley.
- Taylor, Stan. (1984). *Social Science and Revolution*. London. Macmillan press.
- *The New Encyclopedia Britannica*. (1998). Vol. 10. Fifteenth Edit Chicago.
- Tocqueville, Alexi de. (1966). *The Ancient Regent and the French Revolution*. Trans.Stuart Gilbert. London: Collins.
- Toulmin, Stephen. (1972). *Human Understanding*. Princeton, N. J: Princeton University press.

- Yoder, Dale. (1926). "Current Definitions of Revolution". *The American Journal of Sociology*. Vol. 32, No. 3.
- Zagorin, Perez. (1973). "Theories of Revolution in Contemporary Historiography". *Political Science Quarterly*, 88 (1).